

Vol. III
of X

NOV 88
\$2.00 US
\$2.95 CAN

V FOR VENDETTA

By Alan Moore
and David Lloyd



Suggested
For Mature
Readers





V FOR VENDETTA™

Translator: Farbod Azsan
Editor: Abdollah Zarei

www.AFSANEHA.net



کاری از وبسایت افسانه ها

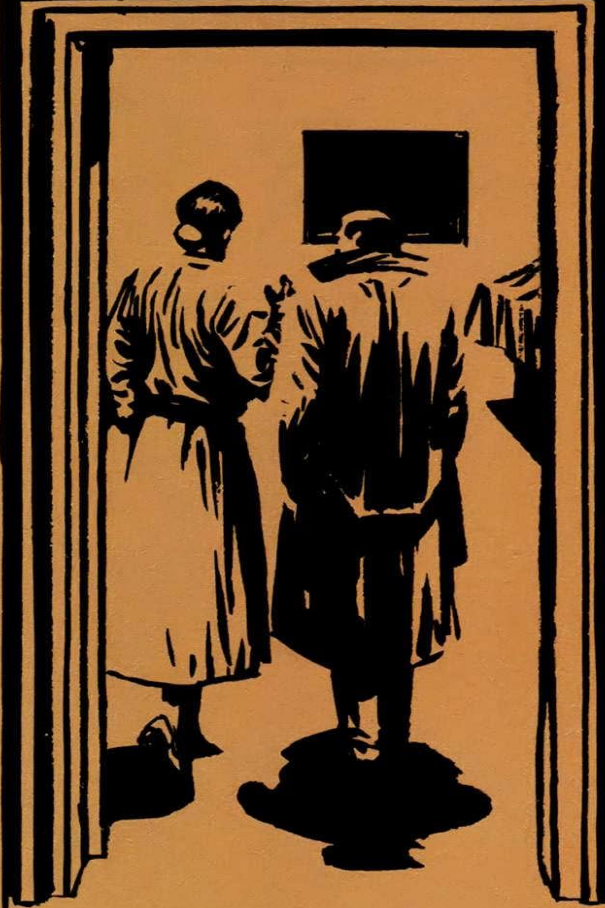


اتاق کالبد شکافی ▶





اتاق کالبد شکافی



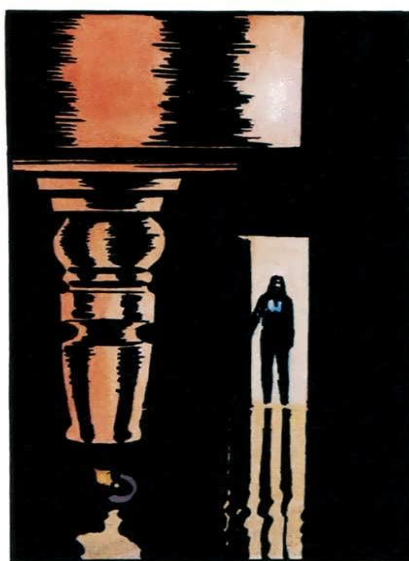


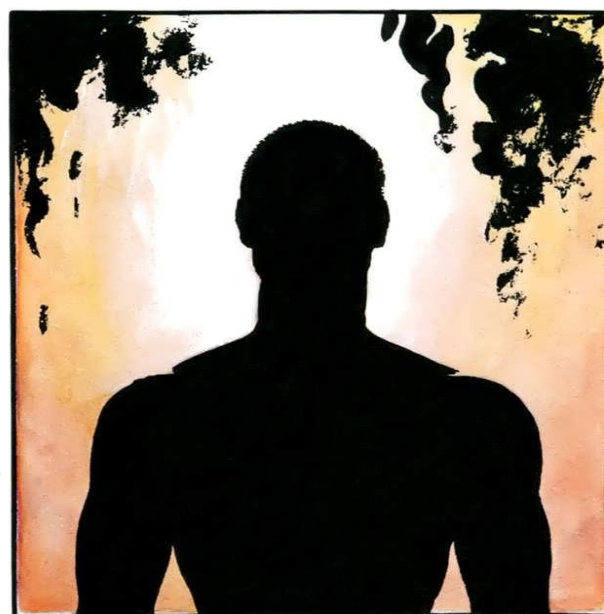
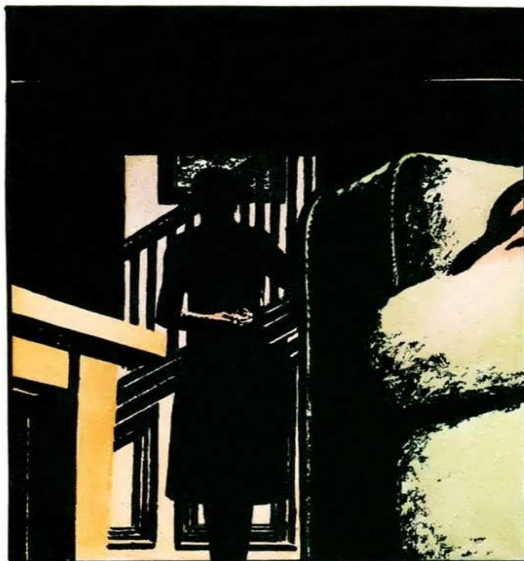
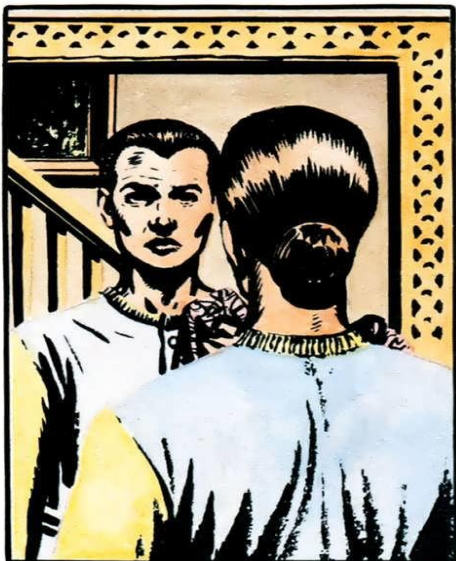


گالری سایه

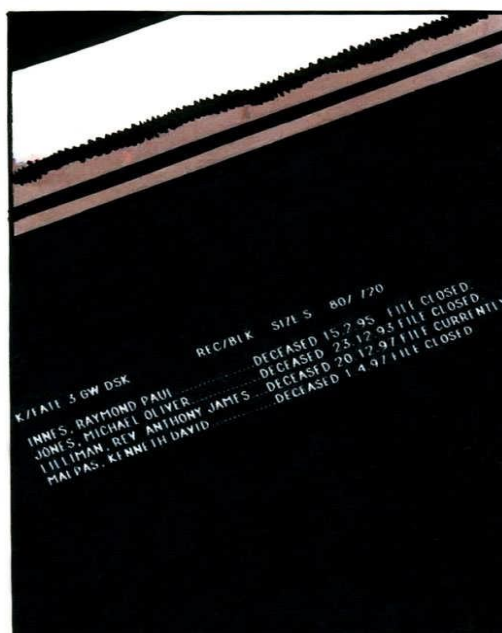
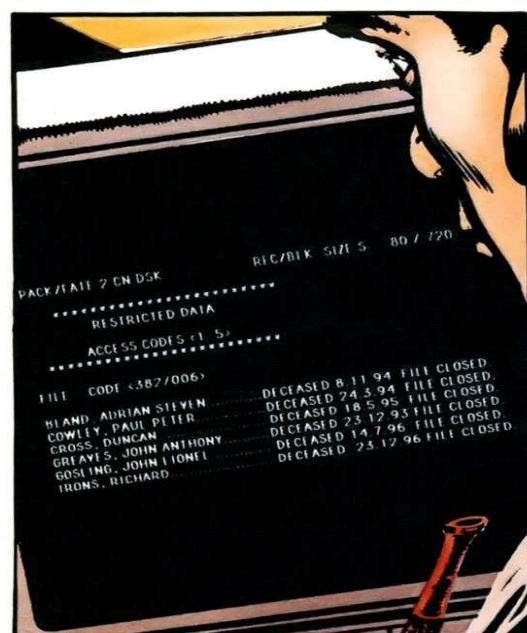






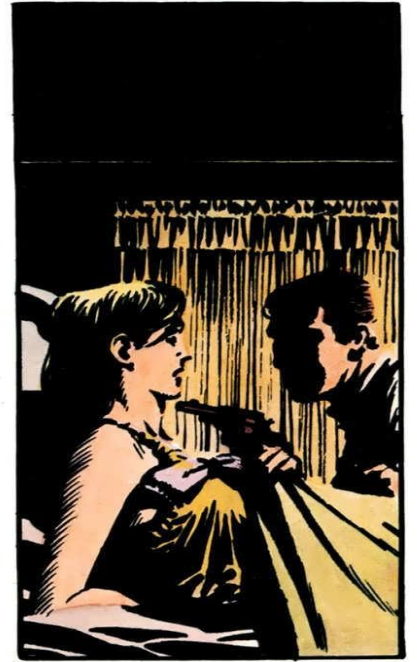










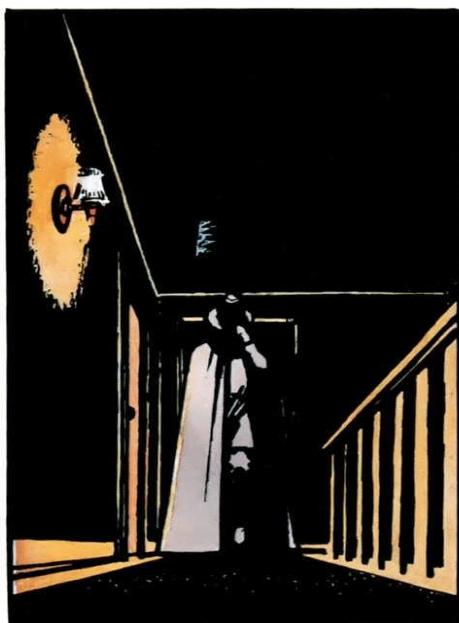
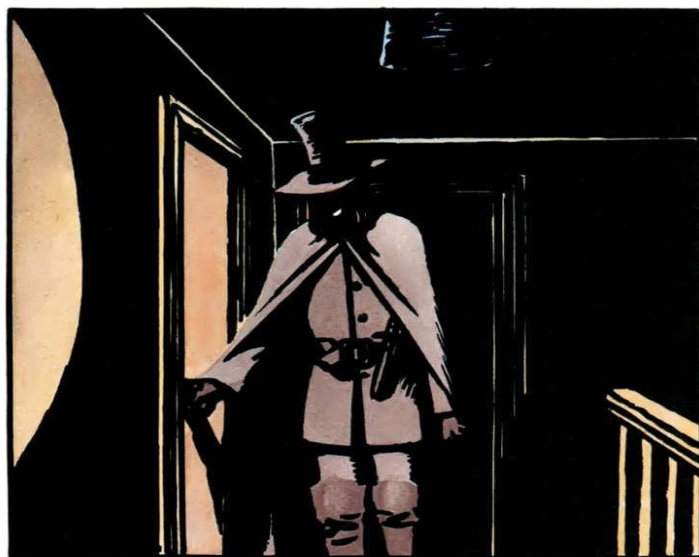


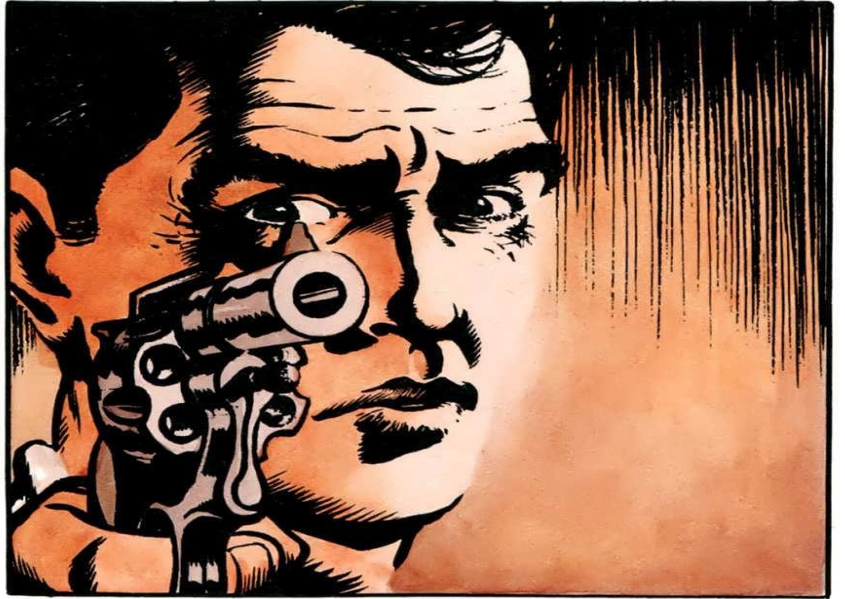






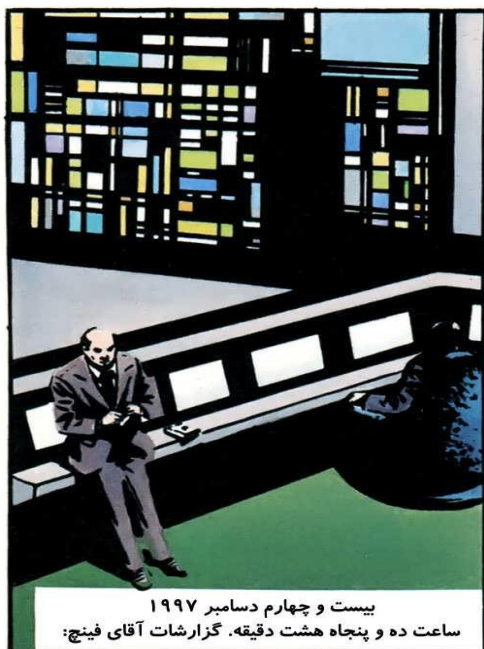














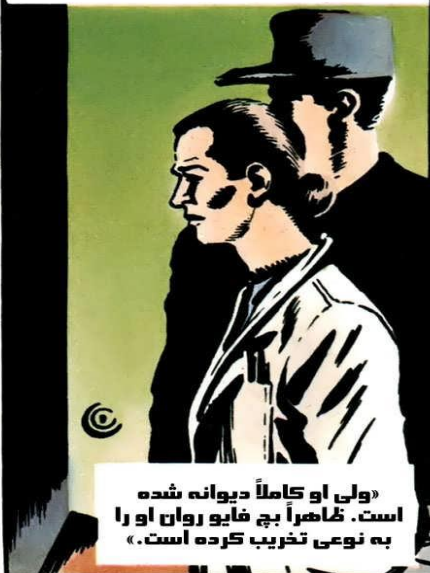


«هجدهم ژونن: فقط پنج نفر باقی مانده‌اند. دو مرد و سه زن. این امار نقض‌کننده‌ی نوشته‌ی من در روز نهم ژونن بود. هرکدامشان را در اتاقی جداگانه در بهداری نگه داشته‌ایم.»



«مردی که در اتاق پنجم نگه‌داری می‌شود، واقعاً مورد جالبی است.»

«از لحاظ فیزیکی ظاهراً او هیچ مشکلی ندارد. از نابهنجاری سلولی یا چیزی شبیه به آن خبری نیست.»



«ولی او کاملاً دیوانه شده است. ظاهراً بچه‌های روان او را به نوعی تخریب کرده است.»

«در کمال تعجب، آثار جانبی خاصی روی او تأثیر گذاشته‌اند که یادآور برخی از خصوصیات اسکیزوفرنی می‌باشند.»



«می‌توان گفت او یک شخصیت مغناطیسی پیدا کرده است. کم حرف می‌زند... ولی در نگاهش چیزی نهفته است.»

«او امروز موری به من نگاه کرد که گویی یک حشرام. موری به من نگاه کرد که انگار دلش برایم می‌سوزد.»



«صورتش بسیار زشت است. تمام شب ذهنم را به خود مشغول کرده بود.»

«فکر می‌کنم الگوی رفتاری اوست که برایم جالب است. رفتار او کاملاً غیرمنطقی است، ولی گویی یک منطق جنون‌آمیز پشت آن نهفته است.»



«نگران اینم که قبل از پیدا کردن فرصتی برای مشاهده‌ی نتایج آزمایش، یکی از اعضای حزب به پایان رساندن آن را درخواست کند. برداشت من از حرف‌هایی که پروترو امروز صبح زد این بود. خواهیم دید.»

«دوازدهم جولای: پاتل، آسیایی ساکن در اتاق سوم امروز درگذشت. کیدش از کار افتاده بود. فرصت نکردم جسدش را کالبد شکافی کنم تا دلیل این امر مشخص شود.»



«دوباره دارم زمان زیادی را صرف بررسی کردن اتاق پنج می‌کنم.»

«خوشحالم از این که به او اجازه دادیم در پروژه‌ی باغداری شرکت کند. پروترو در ابتدا تمایل چندانی نداشت. گمان می‌کنم با وجود کمبود غذا، لازم است چنین مکان‌هایی خودکفا باشند.»



«آن وزغ چاق اکنون بسیار ذوق‌زده است. ساکن اتاق پنج در زمینه‌ی باغبانی یک نابغه از آب درآمد.»

«او مشکل آفت را حل کرد و به نظر می‌رسد برداشت پرحاصلی در پیش رو داشته باشیم.»

«هفتم آگوست: تولید محصولات تقریباً دو برابر شده است. پروترو به اتاق پنج اجازه داده یک سری تجهیزات باغبانی سفارش دهد و حتی یک قطعه زمین در اختیار او قرار داده تا روی آن گل پرورش دهد.»



«او رز پرورش می‌دهد؛ رزهایی بسیار زیبا. زنی که در اتاق یک بود امروز صبح درگذشت. پوست روی صورت و گردن او مثل پلی‌اتیلن شده بود.»

«شانزدهم سپتامبر. در این موقع سال باغ نیاز به مراقبت چندانی ندارد. اتاق پنج تمایل دارد در تزئین اتاق استراحت پرسنل همکاری کند.»



«باید پروترو را متقاعد کرد. کاری که اتاق پنج با کودهای آمونیاکی‌ای کرده که او سفارش داده بود، ذهنش را آشفته کرده است.»

«مثل چند تپه دور سلولش چیده شده و یک شکل هندسی ایجاد کرده‌اند. ساعت‌ها بی‌حرکت وسط آن می‌نشاند. بوی گند آمونیاک وحشتناک است.»



«بیست و نهم سپتامبر: پروترو بابت حلال روغن پنج مرا تحت فشار قرار داده است. او چهارده گالن از آن را سفارش داده و از نصف آن برای تزئین سلولش استفاده می‌کند. پروترو بسیار آشفته است.»



«طرح حلال و کود کف اتاق پنج بسیار پیچیده شده است. باید این دغدغه را تا آخر دنبال کنم. شاید یک سندروم جدید باشد.»

«پنجم نوامبر: اتاق او پر از آت و آشغال شده است. بوی آمونیاک بسیار فجیع شده است و بویی شبیه به بوی استخر نیز به مشام می‌خورد. فقط خدا می‌داند این منشا این بو کجاست.»



«مطمئنم در ذهن او تمام این‌ها کاملاً منطقی هستند. کاملاً.»

بخش بعدی که می‌خوانم بخونم، بیست و چهارم دسامبر 1993 نوشته شده و به اتفاقات روز قبل اشاره می‌کند.

با این کلمات شروع می‌شود: «نگاه او به ... ولی بعد روشن خط کشیده شده. بعد می‌گوید «نه. هنوز نمی‌توانم راجع به آن چیزی بنویسم. نمی‌توانم ... جلوش خالی».

ادامش با به رنگ دیگه نوشته شده ...

«من وسط یک آشوب بودم. ساعت ده و نیم بود که صدای اولین انفجار را شنیدیم.»

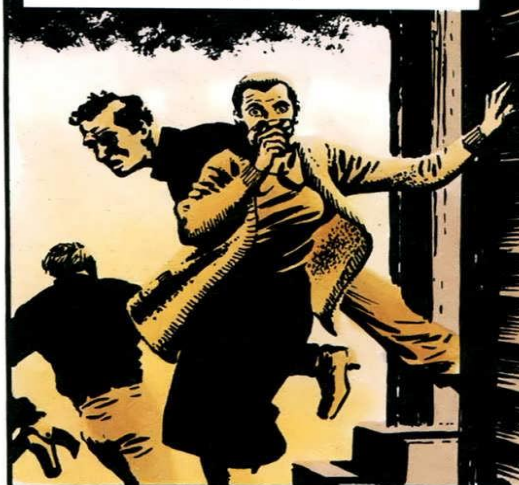


«به طرف در رفتیم تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. خوشبختانه من پشت سر بقیه بودم.»

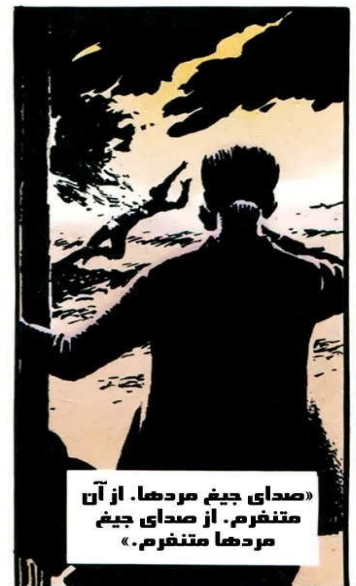
«کسانی که جلودر بودند، به محدوده‌ی گاز قدم گذاشتند. وحشتناک بود.»



«چند نفرمان از در پشتی رفتیم تا از برخورد با گاز پرهیز کنیم. صدای جیغ از همه طرف شنیده می‌شد.»



«صدای جیغ مردها. از آن متفرم. از صدای جیغ مردها متفرم.»





«وسط اردوگاه همه چیز در آتش می سوخت. وقتی داشتیم سعی می کردیم نسبت به وضعیت موجود آگاهی پیدا کنیم، اجاق گازها منفجر شدند.»



«من دویدم؛ همه در حال دویدن بودند؛ به این سو و به آن سو. وحشتناک بود.»



«کار مرد اتاق پنج بود؛ کسی که فرار کرده بود، انفجار ایجاد کرده بود، کشت و کشتار به راه انداخته بود ...»



«گاز خردل ...»



«از کجا باید می فهمیدم ... آمونیاک. حلال روغن و تمامی آن مواد دیگر. با استفاده از آنها چیزهایی ساخته بود.»



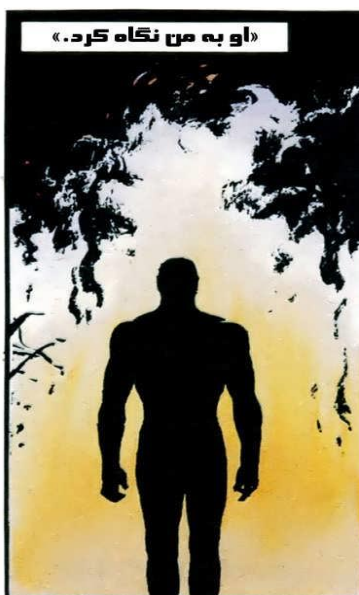
«... و بمب آتشزا.»



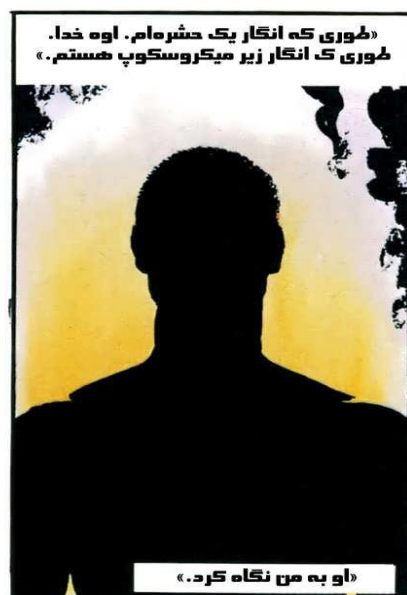
«و در حیاط او را دیدم. شعله ها پشت سرش بودند. او برهنه بود ...»



«او به من نگاه کرد.»



«موری که انگار یک حشره ام. اوه خدا. موری که انگار زیر میکروسکوپ هستم.»



«او به من نگاه کرد.»



«دکتر سورپج بعلاوه‌ی هرکسی که تو لارک هیل کار می‌کرد، دکتر سورپج بعلاوه‌ی تمام کسانی که می‌تونستن شناساییش کنن.»



«ببینید، اینجا دوتا انگیزه‌ی احتمالی وجود داره، نه یکی.»

«اولین انگیزه انتقامه. اون از لارک هیل فرار می‌کنه و بعد قسم می‌خوره که حسابشو با کسانی که شکنجش کردن صاف کنه. منفجر کردن پارلمان و کارای دیگش فقط به بهونه‌ست.»



«کل زحمتی که کشید، فقط برای به وندتای عمدی و بیرحمانه بود.»

«شاید بامزه باشه، ولی این احتمال مایه‌ی آرامش خاطر منه.»



«چون معنی‌ش اینه که دیگه کارشو انجام داده. معنی‌ش اینه که دیگه تمومه.»

«انگیزه‌ی دوم به مراتب بدتره. همون‌طور که گفتم، تمام کسانی که می‌تونستن شناساییش کنن الان دیگه مردن.»



«نکنه این کشت و کشتار فقط واسه این بود که کار خودشو آسون‌تر کنه؟»

«نکنه به نقشه‌ی دیگه تو کلشه؟»



«می‌دونید، این دفتر چه خاطراتی که پیدا کردیم ... توی دفتر کار دکتر کاملاً در معرض دید بود. نیازی نبود دنبالش بگردیم.»



«خودش گذاشتنش اونجا، مطمئنم. می‌خواست ما پیدااش کنیم. می‌خواست بفهمیم قضیه چیه.»



«ولی ... حالا نکته‌ی شکنجش اینجاست ... اون نمی‌خواد از همه‌چی باخبر بشیم.»

«وقتی دفترچه خاطراتو پیدا کردیم، بعضی از صفحه‌ها کنده شده بودن. این کار دکتر سورپج نبود.»

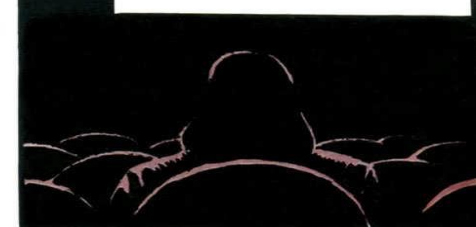


«توی صفحه‌هایی که پاره شدن چی نوشته شده بود؟ سنش؟ این که یهودی بود، یا همجنس‌گرا، یا سیاه یا سفید؟»

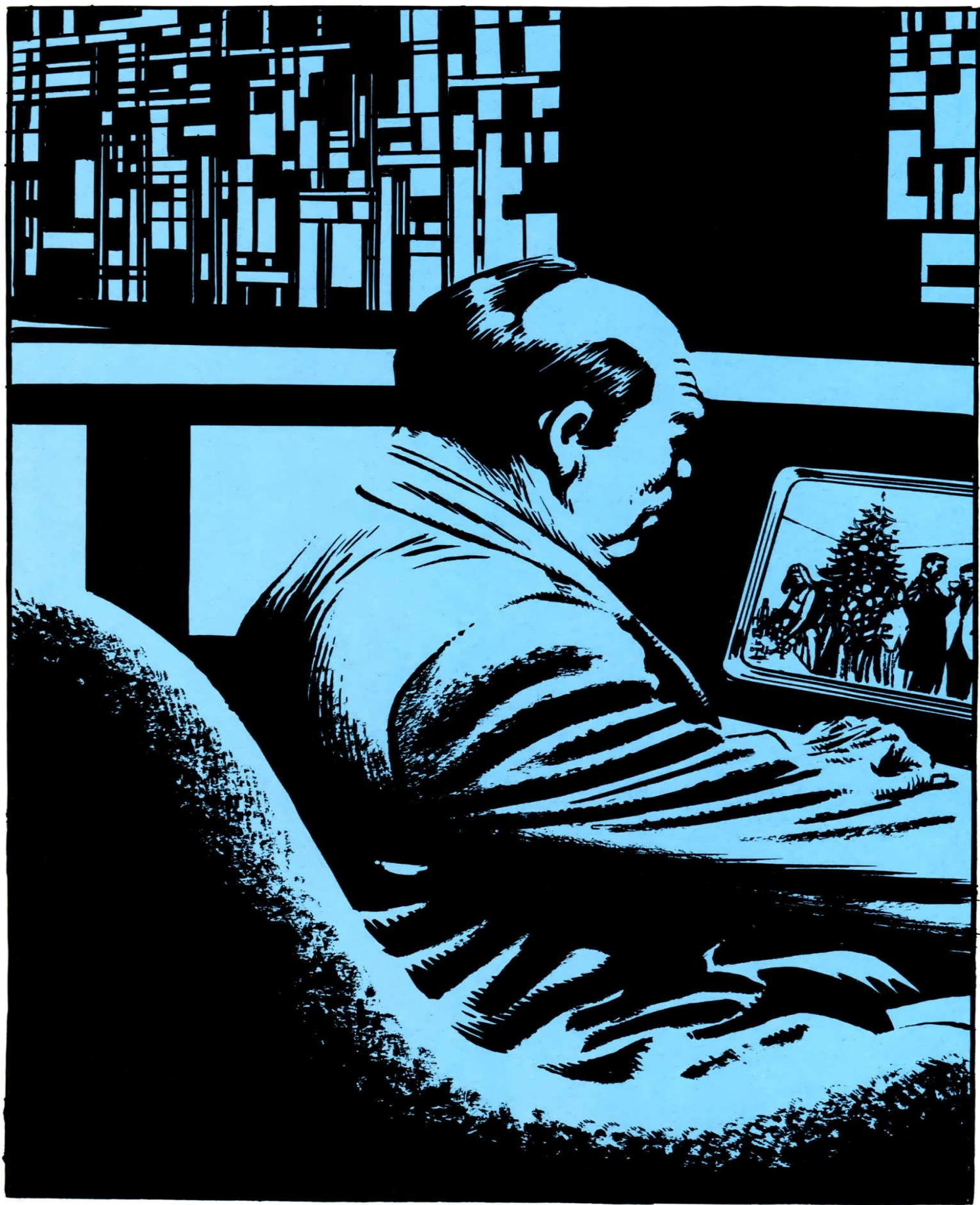
«و ضمناً اگه این وندتا واقعاً تموم شده ...»

«چرا دونستن یا ندونستن ما برایش اهمیت داره؟»

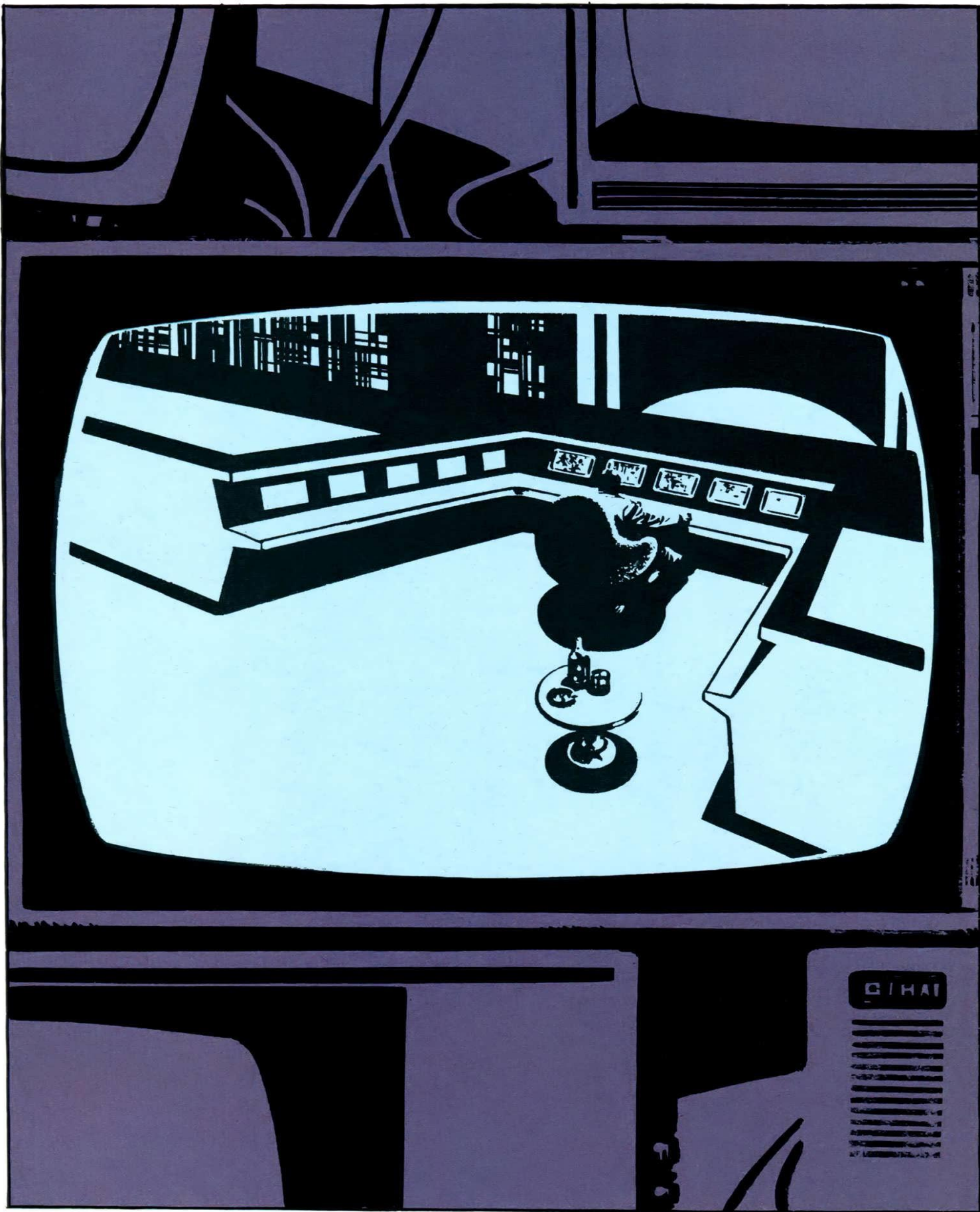
«ما رو به بازی گرفته. به بازی که مثل طرح کف اتاق پنج استادانه، طراحی شده؛ همون‌قدر استادانه، و همون‌قدر جنون‌آمیز ...»













DC COMICS INC.

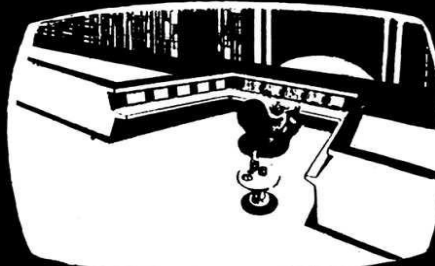
**PRESIDENT
AND PUBLISHER
JENETTE KAHN**

**V.P.-EXECUTIVE
EDITOR
DICK GIORDANO**

**EDITOR
KAREN BERGER**

**ASST. EDITOR
ART YOUNG**

**ART DIRECTOR
RICHARD BRUNING**



**MGR.-EDITORIAL ADMIN.
TERRI CUNNINGHAM**

**MGR.-EDITORIAL COORD.
PAT BASTIENNE**

**EXECUTIVE V.P.
PAUL LEVITZ**

**PRODUCTION
DIRECTOR
BOB ROZAKIS**

**V.P.-CREATIVE
DIRECTOR
JOE ORLANDO**

**V.P.-SALES
& MARKETING
BRUCE BRISTOW**

**CIRCULATION
DIRECTOR
MATT RAGONE**

**CONTROLLER
PAT CALDON**

